

The Status of Mideast Energy Resources in Chinese Foreign Policy Approach during Post-Cold War (Case Study: Iran and Saudi Arabia)

Mohammad Reza Adabi¹, Davoud Kiani^{2*}, Mashallah Heidarpour³

1. PhD Student, International Relations, IAU, Qom Branch, Qom, Iran. adabi_mail@yahoo.com

2. Associate Professor, Faculty of Humanities, IAU, Qom Branch, Qom, Iran. (Corresponding Author): dkiani@outlook.com

3. Assistant Professor, Faculty of Humanities, IAU, Qom Branch, Qom, Iran. mashallah.heidarpour@gmail.com

Received: 7 April 2018; **Revised:** 15 May 2018; **Accepted:** 31 May 2018

Abstract

The Mideast region as one of the significant regions of the world has been since long considered by world powers. The marked feature of the region is because it has enjoyed tremendous reserves of gas and oil, but the issue becoming more important in the 21st century is rise of China and effort of this Asian nation, after passing era of reforms, to effectively and dynamically appear in the strategic regions of the world including the Mideast region. Since this country requires energy resources of the region for its economic growth, it tries to foment its influence in the region in different ways including establishment of broad relations with the nations of this region. Based on this, the present paper intends to respond to this question that why China has increased its presence in the Middle East. This article which is based on analytic-descriptive methodology within the theoretical framework of complicated interdependency has experimented this hypothesis that the increased reliance of China's economy on importation of the Mideast fossil fuels due to growing demand it has for economic and industrial development is the main variable of gradual changes of China's politics in the face of the Middle East particularly with the two energy-prolific countries of Iran and Saudi Arabia by not intervening in the policy of expanding politico-economic interactions.

Keywords: Complicated Interdependency Theory, Energy Reserves, Energy Safety, Middle East.

جایگاه منابع انرژی خاورمیانه در راهبرد سیاست خارجی چین در دوران پسا جنگ سرد (مورد مطالعه: ایران و عربستان سعودی)

محمد رضا آدابی^۱، داود کیانی^{۲*}، ماشاءالله حیدرپور^۳

۱. دانشجوی دکتری روابط بین‌الملل، دانشگاه آزاد اسلامی، واحد قم، قم، ایران. adabi_mail@yahoo.com

۲. دانشیار، دانشکده علوم انسانی، دانشگاه آزاد اسلامی، واحد قم، قم، ایران. (نویسنده مسئول): dkiani@outlook.com

۳. استادیار، دانشکده علوم انسانی، دانشگاه آزاد اسلامی، واحد قم، قم، ایران. mashallah.heidarpour@gmail.com

تاریخ دریافت: ۱۳۹۷/۰۱/۱۸ تاریخ اصلاح: ۱۳۹۷/۰۲/۲۵ تاریخ پذیرش: ۱۳۹۷/۰۳/۱۰

چکیده

منطقه خاورمیانه از مناطق بااهمیت جهان است که از زمان‌های بسیار دور مورد توجه قدرت‌های جهان بوده است. ویژگی بارز این منطقه برخورداری از ذخایر بزرگ نفت و گاز است. اما موضوعی که در سده بیست و یکم پررنگ شده است، خیزش چین و تلاش این کشور آسیایی پس از گذراندن دوره اصلاحات برای حضور پویا و مؤثر در مناطق استراتژیک جهان از جمله خاورمیانه است و چون این کشور برای رشد اقتصادی خود به منابع انرژی این منطقه نیازمند است، می‌کوشد از راه‌های گوناگون از جمله برقراری روابط گسترده با کشورهای این منطقه، نفوذ خود را در آن افزایش دهد. بر این اساس، پژوهش حاضر در صدد پاسخ به این پرسش است که چرا در چند دهه گذشته روند حضور چین در خاورمیانه بیشتر شده است؟ مقاله پیش روی که بر روش توصیفی-تحلیلی و مبتنی بر چارچوب نظری وابستگی متقابل پیچیده استوار است، این فرضیه را در پاسخ به پرسش اصلی خود آزمون کرده است که افزایش اتکا اقتصاد چین به واردات سوخت‌های فسیلی خاورمیانه به دلیل نیاز روزافزون این کشور به انرژی به منظور توسعه اقتصادی و صنعتی؛ متغیر اصلی تحول تدریجی سیاست چین در قبال خاورمیانه بالاخص با دو کشور غنی و سرشار از انرژی ایران و عربستان سعودی، از اصل مداخله‌نکردن به سیاست گسترش تعاملات اقتصادی-سیاسی است.

واژگان کلیدی: امنیت انرژی، تئوری وابستگی متقابل پیچیده، خاورمیانه، منابع انرژی.

مقدمه

امروزه جامعه بشری بدون مصرف انرژی قادر به تداوم حیات نخواهد بود و هیچ فعالیتی بدون انرژی میسر نیست. طی چند سده اخیر و بویژه به دنبال انقلاب صنعتی، وابستگی بشر به منابع انرژی صدبرابر شده، و به دنبال کشف و استخراج منابع هیدروکربنی در نیمه دوم قرن ۱۹، نفت و گاز سهم قابل ملاحظه‌ای از انرژی مورد نیاز بشر را به خود اختصاص داده است. در شرایط کنونی که نفت یکی از منابع اصلی انرژی در جهان است؛ به کالایی استراتژیک تبدیل شده است که توانسته به تاریخ جهان شکل دهد و در چگونگی تفکر، زیست، فعالیت انسان‌ها و جنگ و سرنوشت ملت‌ها نقش حیاتی ایفا کند. بنابراین، می‌توان گفت بین نفت، دیپلماسی، اقتصاد، ثروت، قدرت و جنگ، پلی استوار برقرار است. زیرا نفت یعنی مبارزه و جنگ برای کسب ثروت و قدرت جهانی؛ نفت سیاست‌های قرن ۲۰ را رقم زد و جایگاهی مهم را در سیاست کشورها به دست آورد. بنابراین، دستیابی به این منبع مهم می‌تواند کشورها را در شکوفایی و رسیدن به رشد و توسعه اقتصادی کشورشان کمک کند.

امروزه شاهد تلاش بسیاری از کشورها برای دستیابی به منابع انرژی مطمئن، ارزان و فراوان هستیم، که برای رسیدن به این هدف، تلاش‌هایی را در متن سیاست خارجی خود انجام می‌دهند. در این میان، چین از جمله کشورهایی است که با توجه به روند رشد و توسعه اقتصادی‌اش در سال‌های اخیر، دستیابی به منابع انرژی مطمئن، ارزان و فراوان در متن دستگاه دیپلماسی این کشور قرار گرفته است. اهمیت این تلاش‌ها هنگامی روشن‌تر می‌شود که توجه داشته باشیم، طبق پیش‌بینی‌ها، وابستگی چین به انرژی خاورمیانه در سال‌های آتی رو به افزایش خواهد بود. به‌طوری که تا سال ۲۰۲۰ به بیش از ۷۰ درصد معادل ۷ میلیون بشکه در روز، و تا سال ۲۰۳۰ به ۱۱ میلیون بشکه خواهد رسید (شریعتی‌نیا، ۱۳۸۶). از این رو، در چنین شرایطی که منابع انرژی داخلی به‌ویژه نفت خام دیگر جوابگوی نیازهای انرژی چین نیست، وابستگی تأمین انرژی به خارج، سیاست انرژی این کشور را به مسائل ژئوپلیتیک انرژی جهان پیوند زده است و در این میان، خاورمیانه با دراختیارداشتن حدود ۶۵/۳ درصد از منابع نفت و ۳۳/۶ درصد منابع گاز در جهان اهمیت بالایی

دارد. به همین دلیل چین همواره نگاه ویژه‌ای به منابع این منطقه داشته است. با توجه به این امر که ۶۰ درصد از واردات نفت چین از خاورمیانه و ۷۵ درصد کل نفت مورد نیاز این کشور از خلیج فارس و آفریقا تأمین می‌شود و از لحاظ حمل و نقل ۹۰ درصد واردات نفت چین از طریق خطوط دریایی و به‌ویژه بنادر این منطقه صورت می‌پذیرد، می‌توان به اهمیت خاورمیانه برای چین و آسیب‌پذیری چین نسبت به این منطقه و انرژی آن پی برد. چین که تا سال ۱۹۹۳ میلادی در زمره کشورهای صادرکننده نفت بود، به دلیل رشد اقتصادی بی‌نظیر به‌ویژه در دو دهه اخیر و افزایش نیاز به انرژی و پی‌بردن به اهمیتی که خاورمیانه در این راستا دارد، به دنبال نفوذ در این منطقه و ارتباط با کشورهای مهم آن برآمده است. در واقع، در صورتی که عرضه نفت از خاورمیانه به هر دلیلی قطع شود، نتیجه برای چین فاجعه‌بار خواهد بود. امری که زمینه‌ساز حضور فعال یکی از قدرت‌های بزرگ جهانی یعنی چین در منطقه شده است.

بر این اساس، پژوهش حاضر در صدد پاسخ به این پرسش است که چرا در چند دهه گذشته روند حضور چین در خاورمیانه بیشتر شده است؟ مقاله پیش روی که بر روش توصیفی-تحلیلی و مبتنی بر چارچوب نظری وابستگی متقابل پیچیده استوار است، این فرضیه را در پاسخ به پرسش اصلی خود آزمون کرده است که افزایش اتکا اقتصاد چین به واردات سوخت‌های فسیلی خاورمیانه به دلیل نیاز روزافزون این کشور به انرژی به منظور توسعه اقتصادی و صنعتی؛ متغیر اصلی تحول تدریجی سیاست خارجی چین در قبال خاورمیانه بالاخص با دو کشور غنی و سرشار از انرژی ایران و عربستان سعودی، از اصل مداخله‌نکردن به سیاست گسترش تعاملات اقتصادی-سیاسی در دوران پسا جنگ سرد است.

چارچوب نظری: تئوری وابستگی متقابل پیچیده یا نامتقارن

به‌طور کلی، وابستگی متقابل واجد بستر تکثرگرایی است و انواع آن در قالب نظریه‌های اندیشمندانی مانند ریچارد روزکرانس، جیمز روزنا، ریچارد کوپر، جوزف نای و روبرت کوهن تبلور یافته است. در واقع، مفهوم وابستگی متقابل را می‌توان ذیل نظریه‌های مربوط به همگرایی

اعم از کارکردگرایی، نوکارکردگرایی و ارتباطات بیابیم. خاستگاه این نظریه را می‌توان در قالب فکری تکثرگرایانه که بر مبنای تحول مفهوم قدرت است، جست‌وجو کرد.

از آنجا که قدرت ماهیتی چندبُعدی یافته است و هرچند قدرت نظامی همچنان سرنوشت‌ساز است، ولی مبادلات انسانی به وجهی درآمده است که به‌کارگیری این قدرت در موارد بسیار استثنایی می‌تواند رخ دهد. قدرت شایع که دائم به‌کار گرفته می‌شود، قدرت اقتصادی و دانش فنی است. از اواخر قرن بیستم روابط بین‌الملل به صورت مجموعه‌ای مشبک و تار عنکبوتی (برگرفته از ارنست هاس) درآمده و خواسته و ناخواسته سرنوشت کشورها و گروه‌های ذی‌نفوذ و حتی افراد به‌یکدیگر پیوند خورده است (سیف‌زاده، ۱۳۸۴، صص ۳۸۳-۳۸۲). اما نظریه وابستگی متقابل پیچیده متعلق به کوهن و نای، واجد بازتعریفی متمایز نسبت به انواع نظریه‌پردازی‌ها درباره این مفهوم است. اگر سنت‌گرایان به وابستگی متقابل نظامی اهتمام ورزیده‌اند و نوگرایان این مفهوم را در مبادلات اقتصادی و اجتماعی و ارتباطاتی تئوریزه کرده‌اند، ولی در وابستگی متقابل نامتقارن فراتر از پرداختن به سود و زیان‌های مشترک طرف‌ها، بر روی چگونگی مسائل مربوط به فرایند توزیع فوائد و زیان‌ها تأکید دارد.

نکته دیگر در این نظریه، عدم تقارن میان طرفین است که سبب نفوذ یکی بر دیگری می‌شود. بازیگرانی که وابستگی کمتر دارند، غالباً می‌توانند این رابطه را به عنوان یک عامل قدرت برای چانه‌زنی به‌کار گیرند (Keohane & Nye, 2001, pp.7-10). بر همین اساس، کوهن و نای وابستگی متقابل نامتقارن را منبع قدرت برای کنترل منابع یا ظرفیت تأثیرگذاری بر نتایج می‌دانند.

وابستگی متقابل پیچیده دارای سه ویژگی اصلی است که عبارت‌اند از:

۱. **مجاری چندگانه:** در این ویژگی همه مجاری دولتی و غیردولتی و سازمان‌های فراملی به عنوان بازیگر، درون روابط مبتنی بر وابستگی متقابل حضور دارند و نقش ایفا می‌کنند. وجود این بازیگران علاوه بر پیچیده‌تر کردن روابط، «سبب حساسیت دولت‌های مختلف نسبت به یکدیگر

شده و سیاست داخلی آن‌ها نیز از هم تأثیر می‌پذیرند. بنابراین، سیاست‌های اقتصادی خارجی، فعالیت‌های اقتصادی داخلی هر کشور را بیش از گذشته متأثر می‌کند و مرز میان سیاست‌های داخلی و خارجی را مضمحل می‌کند» (Keohane & Nye, 2001, p.22).

۲. **فقدان سلسله‌مراتب میان موضوعات**^۱: دستور کار روابط بین دولت‌ها شامل موضوعات چندگانه‌ای است که در یک سلسله‌مراتب روشن یا پایدار چینش نمی‌یابند. این فقدان سلسله‌مراتب میان موضوعات بدان معناست که امنیت نظامی دیگر به‌طور ثابت در صدر دستور کار قرار ندارد. بسیاری از موضوعات از سیاست داخلی نشأت می‌گیرد، بنابراین، تمایز میان موضوعات داخلی و خارجی از بین می‌رود (Keohane & Nye, 2001, p.21).

از این منظر دستور کار امور خارجی، مجموعه‌ای از موضوعات مرتبط به سیاست خارجی دولتهاست که وسیع‌تر و متنوع‌تر شده است (Keohane & Nye, 2001, p.22). این بدان معناست که سیاست داخلی مرزهای خود را می‌شکند و ابعاد بین‌المللی می‌یابد و با سیاست خارجی ممزوج می‌شود و به یک ابهام پیچیده در زمینه تشخیص مرز میان دو نوع سیاست، دامن می‌زند.

۳. **کاهش نقش نیروی نظامی**^۲: جلوگیری از نظامی‌شدن فضای روابط میان بازیگران به معنای عدم مطلق کاربرد نیروی نظامی نیست. هرچند «دولت‌ها در گذشته از زور به‌عنوان نیروی مثبت برای کسب نفوذ سیاسی استفاده می‌کردند، ولی در اکثر مواقع کاربرد نیروی نظامی، گران و نامطمئن است» (Keohane & Nye, 2001, p.24).

همه اینها از نتایج کاهش فضای نظامی و نبود سلسله‌مراتب سیاست‌ها در این تئوری نشأت می‌گیرد. علاوه بر این، در نتیجه این وضعیت، بر سیاست اهمیت‌گذاری پیرامون دستور کار^۳ تأکید می‌شود. همچنین، حاصل چنین شرایطی گسترش فضای چانه‌زنی و گفت‌وگو میان بازیگران به دلیل تنوع اهمیت‌گذاری بر مسائل گوناگون است. کثرت کانال‌های چندجانبه و مجاری چندگانه

1. Absence of Hierarchy Among Issues
2. Minor Role of Military Force
3. Agenda Setting

نیز سبب ذوب مرز میان سیاست داخلی و خارجی شده و چانه‌زنی را در فضای روابط فراملی موجب می‌شود. «سیاست جهانی از منظر وابستگی متقابل پیچیده یک شبکه یکپارچه نیست» (Keohane & Nye, 2007, p.27). بنابراین، بر اساس آنچه گفته شد، شاکله سیاست جهانی در وابستگی متقابل پیچیده شبکه‌ای چندپارچه است. اما دو متغیر مهم نیز در تئوری وابستگی متقابل پیچیده واجد نقش اساسی در تعریف ضریب وابستگی بازیگران به یکدیگرند که عبارت‌اند از حساسیت و آسیب‌پذیری.

هر دولتی برای رسیدن به اهداف خویش در صحنه‌های داخلی و خارجی، نیازمند تدوین استراتژی کلان ملی است تا در پرتو آن بتواند در پاسخ به شرایط متغیر محیطی، استراتژی‌های خود را از دل آن استخراج کند. در طول تاریخ مدرن چین، به‌ویژه پس از ورود به عصر اصلاحات معمارانه دنگ شیائوپینگ، به‌وضوح می‌توان ردپای وابستگی متقابل پیچیده را به مثابه یک انتخاب استراتژیک در روابط این کشور با خاورمیانه دید. همان‌طور که چین به منابع انرژی خاورمیانه نیاز دارد، از آن سو کشورهای خاورمیانه نیز به نظر می‌رسد به سرمایه‌گذاری در چین و توسعه تعاملات اقتصادی و سیاسی با این قدرت نوظهور نیاز داشته باشند.

بنابراین، در مقاله حاضر، منظور از وابستگی پیچیده یا نامتقارن این است که اگرچه چین و قدرت‌های دارنده منابع انرژی خاورمیانه به یکدیگر در عرصه اقتصادی تکیه دارند، ولی این وابستگی از بافتی متقارن بهره‌مند نیست. به بیان دیگر، این وابستگی متقابل ماهیتاً همگرایانه نیست، بلکه اساساً نامتوازن و نامتقارن است.

جایگاه و امنیت انرژی در سیاست خارجی چین

در قاره آسیا، چین از بزرگترین مصرف‌کنندگان و واردکنندگان انرژی جهان به‌ویژه گاز طبیعی است. این کشور به همراه کشورهای ژاپن، کره جنوبی و تایوان، بیش از ۷۰ درصد واردات گاز طبیعی مایع جهان را مصرف می‌کند. در تعاملات اقتصاد سیاسی بین‌الملل در عرصه انرژی، مقامات این کشور با درک اهمیت نقش انرژی در رشد و توسعه سریع اقتصادهای ملی چین، ضمن آنکه نیازهای مصرفی خود را از تولیدکنندگانی مانند اندونزی، مالزی، استرالیا و قطر تأمین

می‌کند (Favenec, 2005, p.5). رقابت بسیار تنگاتنگی را نیز با دیگر کشورهای این قاره بر سر تصاحب منابع و بازارهای انرژی مناطقی همچون خلیج فارس، آسیای مرکزی، دریای خزر، روسیه، استرالیا و آفریقا آغاز کرده است (Correlje & Van der Linde, 2006, p.537; Cornelius & Story, 2007, p.17).

چین که خود، هم از تولیدکنندگان و هم واردکنندگان عمده میعانات نفتی است با توجه به واقعیات حاکم بر اقتصاد سیاسی بین‌الملل، از شدت نگرش ایدئولوژیک کمونیسم چینی به‌طور چشمگیری کاسته است. زمامداران این کشور ضمن تعدیل در مواضع و رفتار سیاسی خود، سعی کرده‌اند که با اقتصاد جهانی تعاملی سازنده برقرار کنند. در این راستا، این کشور ضمن آنکه تلاش می‌کند تا بر منابع انرژی سایر مناطق جهان دست‌اندازی کند، رقابت بسیار فشرده‌ای را نیز در این زمینه با سایر همسایگان و از جمله ژاپن آغاز کرده است. در همین ارتباط، چینی‌ها دریافته‌اند که میان توسعه اقتصادی، افزایش قدرت نظامی، امنیت ملی و کنترل بر خطوط مواصلاتی دریایی و سواحل این کشور با دسترسی و کنترل بر منابع انرژی ارتباط معناداری وجود دارد.

با توجه به این مهم، این کشور تلاش می‌کند تا از انرژی به عنوان یکی از اشکال «قدرت نرم» برای پیشبرد اهداف کلان خود چه در برنامه‌ریزی‌های راهبردی اقتصادی در حوزه داخلی و چه در تنظیم مراودات خود در عرصه سیاست خارجی با سایر کشورها در اقصی نقاط جهان، بهره‌برداری کافی را به عمل آورد. در این راستا، چین نه تنها در پی تسخیر منابع انرژی سایر مناطق جهان است، بلکه تلاش می‌کند که سلطه خود را بر منابع انرژی همسایگانی مانند تایوان و بازارهای مصرفی آنان تحکیم کند. همچنین، چین در راستای تأمین امنیت انرژی وارداتی نفت، گاز و سایر مواد خام، سیطره خود را بر خطوط دریایی انتقال انرژی از آب‌های ساحلی و دریاها هم‌جوار خود از ژاپن، ویتنام و تایوان گرفته تا خلیج فارس، تحکیم کند و در راهبرد نگاه به غرب، به دنبال تسخیر منابع انرژی آسیای مرکزی و نیز سرمایه‌گذاری و مشارکت در منابع انرژی روسیه نیز است. در نگاه زمامداران چینی، میان قدرت‌های بزرگ و از جمله چین و آمریکا بر سر منابع انرژی به عنوان قدرت نرم، رقابتی اساسی آغاز شده که در آن برد یکی مساوی با باخت دیگری است. به

عبارتی، هر چه را که چین در این رقابت و بازی بزرگ به دست آورد، مساوی با باخت ایالات متحده آمریکا و طرف مقابل تلقی می‌شود و نیز تصاحب برعکس آن نیز صادق است (Holmes & Yoshihara, 2008, pp.123-124 & pp.135-136).

از دهه ۱۹۸۰م به بعد و از زمان روی کار آمدن دنگ شیائوپینگ، حرکت شتابان چین برای انجام دادن اصلاحات ساختاری در ابعاد گوناگون کشور و گسست تدریجی از برساخته‌های ذهنی ایدئولوژیک در جهت پیوست به واقعیات، سرآغازی برای بازگشت به جامعه بین‌المللی و آشتی با منافع ملی بود. قدم‌نهادن در وادی واقعیات، بستری را برای پیوستن این کشور به سازمان تجارت جهانی فراهم کرد. از جمله آثار چنین تحولی در حوزه انرژی عبارت‌اند از کاهش تعرفه‌های نفت وارداتی، اجازه واردات نفت خام به بخش خصوصی، مقررات‌زدایی و آزادسازی بازار چین تحت یک برنامه زمان‌بندی‌شده و از جمله حذف سهمیه‌بندی واردات فرآورده‌های نفتی، آزادسازی بازار عمده‌فروشی و خرده‌فروشی نفت و بهینه‌سازی نظام قیمت‌گذاری داخلی.

در پرتو چنین تحولی در اقتصاد سیاسی چین، درهای بازار انرژی این کشور به روی شرکت‌های بزرگ نفتی بین‌المللی و از جمله اکسان موبیل، شل، بی‌پی، گازپروم و آرامکوی عربستان سعودی برای برقراری روابط راهبردی، خرید سهام، میلیاردها دلار سرمایه‌گذاری و مشارکت در پروژه‌های کلان ملی و دسترسی به بازارهای چین گشوده و عرصه برای رقابت و بازیگری شرکت‌های بزرگ چینی نیز در این زمینه باز شد. در حال حاضر، نرخ دو رقمی رشد اقتصادی چین بعنوان بالاترین نرخ رشد در جهان و نیز تولید ۱۵ درصد تولید ناخالص ملی جهان توسط این کشور و نیز اعلام برنامه‌ها و چشم‌انداز اقتصادی این کشور توسط رهبران چینی، مبنی بر چهاربرابری درآمد ملی تا سال ۲۰۲۰م سبب شده است چرخ‌های اقتصادی این کشور شاهد رشدی بسیار سریع و شتابان در مقایسه با سایر مناطق جهان و حتی اروپا باشد، همین امر باعث شده است اشتیاق این کشور برای مصرف انرژی، سیری‌ناپذیر شود (Story & Cornelius, 2007, pp.5-6).

بر اساس برآورد اداره اطلاعات انرژی آمریکا عطش چین برای مصرف انرژی، از جمله نفت و گاز همچنان سیری‌ناپذیر تداوم خواهد یافت؛ این کشور به تنهایی بیش از یک‌سوم از کل تقاضای

انرژی مصرفی جهان را به خود اختصاص خواهد داد و میزان مصرف مواد نفتی کنونی این کشور از ۶/۳ میلیون بشکه در روز، به بیش از ۱۳ میلیون بشکه در روز تا سال ۲۰۲۵م افزایش خواهد یافت. مشاهده این روند بیان‌کننده یک چرخش کامل در ترکیب انرژی مصرفی چین از زغال سنگ به نفت و گاز طبیعی بوده است (Dorian et al., 2006, p.1985).

اما نکته‌ای که باید به آن توجه کرد، این است که با عنایت به ترکیب انرژی مصرفی چین، منابع انرژی داخلی چین نمی‌تواند پاسخگوی تحقق چنین رشدی باشد. ذخایر اثبات‌شده زغال سنگ چین ۱۲/۵ درصد از کل ذخایر جهانی است؛ علی‌رغم آنکه چین جایگاه سوم را در میان تولیدکنندگان بزرگ نفت جهان به خود اختصاص داده و در عین حال دومین مصرف‌کننده بزرگ انرژی در جهان پس از آمریکا است، اما به دلیل آنکه ذخایر اثبات‌شده نفت این کشور حدود ۲۰ میلیارد بشکه است که با توجه به روند مصرف کنونی، عمر آن حداکثر تا ۱۵ سال آینده خواهد بود؛ این کشور به سومین واردکننده بزرگ میعانات نفتی در جهان (پس از آمریکا و ژاپن) تبدیل می‌شود و حدود ۷۶ درصد نفت مصرفی و ۵۲ درصد گاز مورد نیاز خود را از خارج وارد می‌کند. پیش‌بینی می‌شود در ترکیب سبد انرژی مصرفی چین، سهم گاز طبیعی از ۳ درصد کنونی به بیش از ۱۰ درصد یا از ۲۷ میلیارد مترمکعب به ۲۰۰ میلیارد مترمکعب تا سال ۲۰۲۰م افزایش یابد، در حالی که ذخایر اثبات‌شده گاز این کشور حدود ۳۸ تریلیون مترمکعب تخمین زده می‌شود. بنابراین، حجم ذخایر موجود جوابگوی نیازهای فزاینده این کشور نیست و این مسأله دولتمردان چینی را برای تأمین امنیت انرژی این کشور با چالشی اساسی مواجه کرده است (Cornelius & Story, 2007, p.7).

بخش حمل و نقل بیشترین انرژی مصرفی را که در حدود یک‌سوم کل مصارف نفتی این کشور است، به خود اختصاص داده است. آمار خودروهای حمل مسافر در چین در سال ۲۰۱۰م رقمی حدود ۵۰ میلیون دستگاه را نشان می‌دهد. به عبارتی، متناسب با افزایش درآمد سرانه ملی در این کشور، تقاضا نیز برای بهره‌مندی از خودروهای شخصی بسیار فزونی گرفته و پیش‌بینی شده است که از رقم ۱۶ دستگاه برای هر ۱۰۰۰ نفر در سال ۲۰۰۲م به رقمی در حدود ۲۶۷ دستگاه

برای هر ۱۰۰۰ نفر در سال ۲۰۳۰م و در مجموع به ۳۸۷ میلیون دستگاہ در کل کشور خواهد رسید. در چنین شرایطی تا دو دهه آینده، مصرف انرژی این کشور فقط در بخش حمل و نقل، سه برابر شده است و به ۱۸/۷ میلیون بشکه در روز خواهد رسید، در حالی که از دهه ۱۹۹۰م به بعد تولید مواد نفتی در این کشور هرساله رشدی معادل ۶/۱ درصد، اما تقاضا برای مصرف، رشدی معادل ۷/۶ درصد را در سال نشان می‌دهد (Chang, 2001, p.213; Cornelius & Story, 2007, p.10).

امنیت انرژی، یکی از مهم‌ترین ارکان سیاست انرژی است؛ زیرا توسعه اقتصادی چه در سطح خرد و چه در سطح کلان به آن وابسته است (Correlje & Van der Linde, 2006, p.532). هنگامی که از امنیت انرژی سخن گفته می‌شود، مراد از کاربرد این مفهوم آن است که جریان انتقال آزاد انرژی بر اثر ایجاد یک رشته حوادث و اتفاقات بحرانی، منقطع نشود و کارایی نظام اقتصادی بین الملل را مختل نکند (Alhajji, 2007; Krut, et al., 2009, p.2167). در همین ارتباط، باید میان امنیت عرضه و امنیت تقاضای انرژی، قائل به تفکیک شد؛ زیرا مسأله امنیت انرژی، یک مسأله و منظومه چندبُعدی است و از زوایای مختلف قابل بررسی است.

منظور از امنیت، عرضه آن است که به مصرف‌کنندگان این تضمین داده شود که وقوع یک رشته حوادث غیرقابل پیش‌بینی، جریان عرضه انرژی یا مقدار آن را متوقف نکند. همچنین امنیت عرضه انرژی شامل تضمین امنیتی خطوط لوله انتقال انرژی نیز می‌شود، به گونه‌ای که جریان آزاد و مداوم آن تحت تأثیر خواست و اراده سیاسی صادرکنندگان، منقطع نشود (Chichester, 2006). از سویی، امنیت تقاضا، صنعت نفت و محیط زیست، ابعاد و زوایای دیگر امنیت انرژی را تشکیل می‌دهند. در این قرن، چهار چالش بزرگ متوجه اقتصاد سیاسی بین‌الملل در حوزه امنیت انرژی عبارت‌اند از: ۱. افزایش رشد مصرف انرژی در حوزه فرآورده‌های نفتی؛ ۲. کاهش منابع و ذخایر انرژی در جهان؛ ۳. امنیت عرضه و تقاضای انرژی؛ ۴. افزایش درجه آلودگی آب و هوای ناشی از گازهای گلخانه‌ای (Dorian et al., 2006, pp.1984-1988; Hippel et al., 2009, pp.1-11). هرچند برخی متخصصان در حوزه اقتصاد سیاسی انرژی، برای رهایی از چالش‌های یادشده، راه‌حلهایی مانند کاهش مصرف انرژی (Steg, 2008, pp.444-445)، چرخش در بهره‌گیری از منابع انرژی

(زغال سنگ، انرژی اتمی و هیدروژن) (Blanchette, 2008; Yergin, 2006, pp.522-530), محدود کردن تقاضاهای جدید و امید به تغییرات آب و هوایی را مطرح کرده‌اند (Hughes, 2009, pp.245-246), اما باید افزود هیچ‌یک از این راه‌حل‌ها نمی‌توانند رشد شتابان نظام اقتصاد سرمایه داری آزاد را مهار کند. بنابراین، چالش جهانی در امر انرژی همچنان به قوت خود باقی خواهد ماند.

هنگامی که از امنیت انرژی سخن به میان می‌آید، تحقق این امر در بخش امنیت عرضه انرژی به مؤلفه‌هایی مانند سهولت دسترسی به منابع قابل اطمینان، مسیر حمل و نقل امن، خطرات متوجه ساختارها و تأسیسات و سایر عواملی مانند بلایا و آسیب‌های طبیعی، تروریسم، جنگ، آشوب‌ها و ناآرامی‌های سیاسی، شورش‌های مدنی و دیگر مؤلفه‌هایی نظیر آن بستگی دارد (Stracke, 2007; Weissner, 2008, p.2; Correlje & VanderLinde, 2006, pp.537-542; Helm, 2002, pp.173-184). از منظر آژانس بین‌المللی انرژی، موقعیت سیاسی کشورهای عرضه‌کننده انرژی، یکی از عوامل بسیار مهم در تأمین امنیت انرژی است؛ زیرا دولت‌ها هم کنترل عرضه انرژی و هم فعالیت‌های تشکل‌های سیاسی را تحت کنترل خود دارند. از این منظر، نرخ ریسک سیاسی، کیفیت نظم، ثبات سیاسی، فقدان خشونت و عدم تقابل و ایستادن در برابر رژیم‌های خاص در کشورهای تولیدکننده نفت، گامی بزرگ در راستای تأمین امنیت انرژی در جهان است (IEA, 2012; IEA, 2010; Kruyt et al., p.2169).

بنابراین، نگرانی‌های بسیاری از مقامات کشورهای جهان در زمینه امنیت عرضه انرژی، آنان را به سوی متنوع کردن بازارهای انرژی و تولیدکنندگان آن سوق داده است؛ زیرا پیوندی ناگسستنی بین دسترسی آسان و امن به منابع انرژی قابل اطمینان و رشد اقتصادی کشورها وجود دارد. برای مثال چین از جمله کشورهایی است که برای حصول از اطمینان عرضه منابع انرژی، از ۲۰ کشور تولیدکننده در جهان، مصارف مورد نیاز خود را تأمین می‌کند. همچنین، این کشور برای تأمین انرژی مصرفی مورد نیاز خود در تلاش است تا سال ۲۰۲۰م. ضمن آنکه ۹ ترمینال جدید گاز طبیعی مایع را در بنادر خود احداث کند، ۳۲ رآکتور اتمی جدید را نیز به رآکتورهای اتمی خود بیفزاید (Dorian et al, 2006, p.1987).

هرچند جهان در کوتاه مدت با بحران کمبود عرضه منابع انرژی مواجه نخواهد شد، عوامل ژئوپلیتیکی مانند مناقشات و بحران‌های خاورمیانه می‌توانند در این زمینه اثرگذار باشند. همچنین، تقاضای جهانی برای نفت و گاز، از ثبات نسبی برخوردار نیست. تلاش کشورهای تولیدکننده برای بالا نگه‌داشتن قیمت نفت و کوشش کشورهای مصرف‌کننده برای متنوع کردن منابع و بازارهای انرژی مصرفی خود و نیز دسترسی به نفت ارزان، در مجموع از جمله عوامل اثرگذاری هستند که موازنه قدرت را در اقتصاد سیاسی روابط میان دولت‌های تولیدکننده و مصرف‌کننده انرژی، تحت تأثیر خود قرار می‌دهند. این مسأله به خوبی در تابستان ۲۰۰۸ م. هویدا شد. یعنی هنگامی که قیمت نفت تا ۱۴۷ دلار در هر بشکه افزایش یافت (Umbach, 2009, p.2).

در بعد امنیتی، از ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ م. به بعد، زیرساخت‌های حساس ملی کشورها از جمله صنایع نفت و گاز، خطوط لوله انتقال انرژی و نیروگاه‌های اتمی و برقی با بحران و چالش جدی مواجه شده است؛ زیرا هر یک از موارد یادشده، نمادی از آسیب‌پذیری بالای کشورهای صنعتی و اهدافی بسیار عالی برای حملات تروریستی تلقی و تعبیر می‌شوند (Betts, 2002; Truscott, 2009, p.79). به همین دلیل، در این قرن، میان امنیت انرژی و به‌کارگیری نیروهای نظامی برای تأمین امنیت مسیرهای انتقال انرژی، پیوندی ناگسستنی برقرار شده است. به عبارتی، در ساختار جدید اقتصاد سیاسی بین‌الملل، دیپلماسی و قدرت نظامی، در پیوندی تنگاتنگ به یاری هم شتافته‌اند تا بتوانند با تأمین امنیت انرژی، گشایشی را در اقتصاد سیاسی جهانی ایجاد کنند (Auerswald, 2006; Nuttal et al., 2008, pp.1247-1249).

از آنجا که جمعیت جهان تا سال ۲۰۳۰ م. به ۸ میلیارد نفر خواهد رسید، همچنین، از آنجا که بخش عمده‌ای از این نرخ رشد افزایش جمعیت به کشور چین اختصاص خواهد یافت، کمبود منابع انرژی می‌تواند سبب کاهش روند رشد اقتصادی، افزایش بیکاری، توسعه فقر و سطح پایین مراقبت‌های بهداشتی در چین و نیز در بخش‌های وسیعی از مناطق کمتر توسعه یافته جهان شود (Dorian et al., 1987-1988). بنابراین، چنین درک می‌شود که مسأله «امنیت انرژی»، همچنان به عنوان یکی از عوامل مهم تأثیرگذار بر پارادایم اقتصاد سیاسی قرن ۲۱ و نیز کشور چین، به قوت خود باقی خواهد ماند.

تحول در سیاست خاورمیانه‌ای چین در زمینه انرژی

از آنجا که آمار رشد تقاضا برای گاز طبیعی، در ترکیب سبد انرژی این کشور بیان‌کننده افزایش میزان آن از ۲/۸ درصد در سال ۱۹۹۹م به ۸ درصد در سال ۲۰۱۰م است. همین مسأله دولتمردان چینی را به تکاپو انداخت تا برای تأمین امنیت انرژی مصرفی این کشور، بازارهای خرید انرژی مورد نیاز خود را متنوع کنند و از کشورها و مناطقی مانند اندونزی، مالزی، استرالیا، قطر (برای تأمین گاز طبیعی مایع) و آسیای مرکزی (قزاقستان، ازبکستان و ترکمنستان)، خلیج فارس و خاورمیانه، روسیه، آفریقا (آنگولا، سودان، کنگو و نیجریه) و آمریکای لاتین (برزیل و ونزوئلا) سایر نیازهای مصرفی خود را تأمین کند (Cornelius & Story, 2007, pp.8-10; Nuttal et al., 2008, p.1253).

در حالی که منابع و ذخایر نفت و گاز چین بسیار محدود است، تلاش برای تسخیر منابع و بازارهای انرژی روسیه و مناطقی مانند آسیای مرکزی، چین را با موانع ژئوپلیتیکی و سیاسی دشواری و از جمله رویارویی با آمریکا و سایر قدرت‌های منطقه‌ای کشانیده است. برای مثال این کشور برای بهره‌برداری از منابع گاز روسیه در منطقه سیبری، خواهان عبور خط لوله انتقال گاز به‌طور مستقیم به چین است؛ حال آنکه روسیه عبور از مسیر مغولستان را ترجیح می‌دهد. چین برای رهایی از این مشکل، قراردادهایی متنوعی با سایر تولیدکنندگان بزرگ منطقه انعقاد کرده است؛ از جمله شرکت ملی نفت چین^۱ برای اکتشاف منابع نفتی قزاقستان در مناطق شمالی و غربی این کشور و نیز احداث ۳۰۰۰ کیلومتر خط لوله انتقال انرژی به چین، حدود ۹/۵ میلیارد دلار را در این کشور سرمایه‌گذاری کرده است. همچنین، این کشور برای بهره‌برداری از منابع گاز روسیه در اطراف دریاچه بایکال و نیز انتقال خط لوله گاز به طول ۳۴۰۰ کیلومتر، برای انتقال سالانه ۲۰ تا ۳۰ میلیارد متر مکعب گاز به چین، قراردادی را به ارزش ۱۲ میلیارد دلار با این کشور در سال ۱۹۹۷م منعقد کرد (Cornelius & Story, 2007, p.16; Chang, 2001, pp.234 & 238).

1. China National Petroleum Corporation (CNPC)

چین در این رویارویی سعی کرد تا ضمن متنوع کردن منابع وارداتی انرژی خود، از طریق تقویت چندجانبه‌گرایی و نیز با ایجاد و پیوستن به ترتیبات منطقه‌ای مانند سازمان همکاری شانگ‌های^۱ در ژوئن ۲۰۰۱ م. و نیز توسعه همکاری‌های تجاری، سرمایه‌گذاری‌های زیربنایی و نیز همکاری در مبارزه با تروریسم^۲، افراط‌گرایی، جدایی‌طلبی، به‌ویژه در ایالت سین‌کیانگ و نیز بنیادگرایی اسلامی در آسیای مرکزی، ضمن آنکه بستری مناسب را برای ایجاد خطوط لوله انتقال گاز از کشورهایی مانند قزاقستان و ترکمنستان به سرزمین خود فراهم کند، با زیاده‌خواهی روسیه در آسیای مرکزی و سلطه این کشور بر منابع انرژی این منطقه، از طریق ارائه پیشنهادهای پرسودتر به مقابله پردازد (Bilgin, 2009, p.6). همچنین، هژمونی ایالات متحده آمریکا را نیز با افزایش نفوذ خود در این مناطق که چین آن را حیاط خلوت خود می‌داند به چالش بکشاند.

علاوه بر کشورها و مناطق یادشده، چین به منابع انرژی ایران نیز همواره نگاهی راهبردی دارد و با توجه به مواضع انقلابی جمهوری اسلامی ایران در مقابل غرب و آمریکا، سعی کرده است تا از طریق همکاری و سرمایه‌گذاری در بخش انرژی ایران، به عنوان ابزاری در جهت تقویت روابط دو کشور در عرصه نظامی و نیز مقاصد سیاسی نیز بهره‌برداری کند (Chang, 2001, p.237). این کشور ضمن تلاش برای ایجاد گروه «آ.س.آن» (چین، کره جنوبی و ژاپن) و توسعه همکاری‌های چندجانبه با اتحادیه‌هایی مانند همکاری‌های اقتصادی آسیا-پاسفیک، سعی در جلب رضایت این کشورها بر حول محور توسعه همکاری در حوزه بازار انرژی آسیا، به‌خصوص در مناطق آسیب پذیر کرده است و در این زمینه، این گروه برای بازسازی، بهبود و تقویت زیرساخت‌های صنعت نفت عراق و تسهیل در امر عرضه انرژی، بیش از ۱۰۰ میلیارد دلار را سرمایه‌گذاری کرده است (Story & Cornelius, 2007, pp.16-18; Chang, 2001, p.237).

طی سالیان گذشته بسیاری از کارشناسان و رهبران اروپایی و آمریکایی درباره استراتژی چین هشدارهایی داده بودند. نگرانی آن‌ها به گسترش سرمایه‌گذاری چینی‌ها در همه مناطق مهم نفتی

1. Shanghai Cooperation Organization (SCO)
2. Couterterrorism Agenda

باز می‌گردد. در این زمینه، چین سرمایه‌گذاری بسیار گسترده‌ای در آفریقا کرده است و سعی کرده است به بازار انرژی قزاقستان، برزیل و روسیه وارد شود. در این بین، شرکت‌های ملی این کشور در عرصه بین‌المللی در رقابت با سایر شرکت‌های نفتی جهانی، از حمایت‌های گسترده دولتی برخوردارند. در همین ارتباط، تحلیلگران بدبین و شکاک، سرمایه‌گذاری‌های چین در منابع انرژی و منابع زیرزمینی کشورهای نفت‌خیز را اقداماتی می‌دانند که می‌تواند به آینده کشورهای غربی آسیب برساند (Mohamedi, 2009).

با وجود این، تلاش گسترده چینی‌ها در این زمینه با موانعی روبه‌رو بوده است. این مشکلات شامل بستن قراردادهای مشکل و پُرهزینه به همراه افزایش هزینه‌های اجرایی و بالارفتن ریسک برای کارگران و کارکنان شرکت‌های چینی بوده است. همه این موارد و مشکلات باعث شده‌اند که معمولاً قراردادهای این کشور در حوزه انرژی طولانی شوند. برای مثال، می‌توان به سرمایه‌گذاری‌های چین در آفریقا اشاره کرد. در حالی که شرکت‌های نفتی چین توانسته‌اند قراردادهایی را با کشورهای آفریقایی با موفقیت امضا کنند، اما در مرحله عمل آن‌ها در سطح اکتشاف باقی مانده‌اند و به نظر نمی‌رسد که بتوانند قراردادها را با موفقیت به پایان برسانند. مشکل اصلی شرکت‌های نفتی چین، پایین‌بودن تکنولوژی آن‌هاست که توانایی رفتن به اعماق آب دریا و زمین را ندارند. در واقع، شروع دیر هنگام رقابت چین در عرصه تکنولوژی با شرکت‌های غربی، علت اصلی این نقصان است. ضمن اینکه سرمایه‌گذاری‌های چین در آفریقا، عموماً در کشورهای پرخطری مانند سودان و یا دیگر کشورهای صورت گرفته است که از ذخایر محدودتری برخوردارند. برای مثال چین در نیجر و مالی سرمایه‌گذاری کرده است که سابقه خوبی در اکتشاف منابع نفتی ندارند (Mohamedi, 2009).

با وجود این، مأموریت شرکت‌های چینی برای سرمایه‌گذاری در چاه‌های نفت کشورهای نفت‌خیز کاهش نیافته است و چینی‌ها با جدیت رقابت خود را در این حوزه ادامه می‌دهند. شرکت‌های اصلی چین در حوزه انرژی به دنبال کسب مهارت‌های اجرایی و تکنولوژی‌های جدید هستند. به علاوه، حضور چین در عرصه بین‌المللی فرصت مناسبی در اختیار شرکت‌های غیرنفتی

این کشور گذاشته است. این امر به چین کمک کرده است تا به هدف خود برای رسیدن به یک بخش خدماتی مرتبط با نفت در سطح جهانی نزدیکتر شود.

هرچند سرمایه‌گذاری شرکت‌های چینی طی ماه‌های گذشته ادامه یافته است، اما این کشور قراردادهای دوجانبه‌ای با بعضی از کشورها منعقد کرده است که در آن‌ها سعی داشته تا از شرایط جدید در اقتصاد جهانی که به دنبال رکود سال ۲۰۰۸ ایجاد شده است، استفاده کند. همان‌طور که گفته شد، این روش که از آن با عنوان استراتژی جدید چین یاد می‌شود، بر دادن وام به کشورهای صاحب ذخایر نفتی تأکید می‌کند که با مشکل کمبود پول مواجهند.

چین با هدف اجرای استراتژی انرژی و تأمین اهداف تجاری و شرکت‌های نفتی به دنبال به‌کارگیری سطح وسیعی از اقدامات دیپلماتیک، تجاری و اقتصادی در منطقه خاورمیانه است. به همین دلیل دولت چین بر روی اقدامات بزرگ تمرکز کرده است. تا بدین وسیله با تضمین محیط دوستانه و آرام، فضا را برای قراردادهای انرژی آماده کند. برای مثال، این کشور به دنبال به‌کارگیری نفوذ بین‌المللی خود با هدف تشویق ثبات در منطقه، مدیریت دیپلماسی انرژی فعال، توسعه وابستگی متقابل در حوزه انرژی و اقتصادی از طریق بسته‌های پیشنهادی حاوی وام، تجارت، حمایت از سرمایه‌گذاری شرکت‌های نفتی چین در منطقه و اجازه سرمایه‌گذاری به کشورهای خاورمیانه در «صنایع پایین‌دستی» خود بوده است (Xin & Mohamedi, 2009).

شرکت‌های چینی نیز بر روی فعالیت‌های تجاری شامل مواردی مانند استخراج و تولید نفت، خدمات مهندسی، پالایش و پتروشیمی تمرکز کرده‌اند. برخلاف «شرکت‌های بین‌المللی نفتی» که به ظاهر درباره بازگشتی کوتاه‌مدت دارای محدودیت می‌باشند، شرکت‌های نفتی چین به دلیل حمایت‌های دولت می‌توانند چشم‌انداز بلندمدت‌تری را در نظر گیرند و در نتیجه، رویکردی انعطاف‌پذیرتر در بستن قراردادهای نفتی با کشورهای خاورمیانه داشته باشند. در این زمینه، هرچند شرکت‌های نفتی چین به شکل فعالی در پروژه‌های نفتی و گازی سایر کشورها چون کویت، عمان، قطر، سوریه، امارات متحده عربی و یمن فعال هستند، اما تمرکز اصلی آن‌ها بر دو کشور اصلی تولیدکننده نفت یعنی عربستان و ایران است که ماهیت و نسبت وابستگی‌شان با همدیگر متفاوت است. در ادامه، درباره حضور چین در این دو کشور با جزئیات بیشتری بحث می‌شود.

ایران

نیاز روزافزون چین به انرژی، مهم‌ترین نقش را در روابط این کشور با ایران ایفا می‌کند. توسعه اقتصادی بی‌وقفه چین، اهمیت دسترسی به نفت خلیج فارس را بیش از پیش می‌کند. در سال ۲۰۱۱، چین بزرگترین واردکننده نفت خلیج فارس در جهان شد که ۲۶ درصد از کل مصرف این کشور را تشکیل می‌دهد (Tata, 2013, pp.47-58). در سال ۲۰۱۴، ایران ۱۰ درصد از واردات نفتی چین را تأمین می‌کرد. به دنبال پذیرش عضویت چین در سازمان تجارت جهانی در سال ۲۰۰۱، روابط پکن با تهران نزدیکتر شد (Harold & Nader, 2012). واردات نفت چین از ایران در سال ۲۰۰۰ تا ۲۰۰۹ دوبرابر شد، گرچه واردات چین از عربستان سعودی در همین دوره افزایشی هفت برابری داشت (Garver, 2013).

ایران نیز یکی از بزرگترین کشورها در حوزه انرژی محسوب می‌شود. ایران از نظر ذخایر گاز و نفت به ترتیب در رتبه دوم و چهارم قرار دارد و به همین دلیل به شدت مورد توجه چین قرار گرفته است. در حال حاضر چین بخش مهمی از نفت خود را از ایران وارد می‌کند و قصد دارد بخش اعظم «گاز طبیعی مایع» خود را نیز از این کشور وارد کند. مهم‌ترین منطق همکاری چین با ایران، نه تنها به دلیل تضمین عرضه نفت و گاز، بلکه فرصت‌های تجاری است که نصیب شرکت‌های نفتی چین می‌شود. ایران از جمله معدود کشورهایی محسوب می‌شود که اجازه سرمایه‌گذاری در صنایع بالادستی خود را به چینی‌ها داده است. در سال ۲۰۰۵، چین جای ژاپن را به عنوان منبع اصلی واردات ایران گرفت و در سال ۲۰۰۷ چین به عنوان بزرگترین شریک تجاری ایران از اتحادیه اروپا پیشی گرفت (Dickey & Ighani, 2014).

در این زمینه، چین از جمله معدود کشورهایی است که تحریم‌های آمریکا علیه ایران را شکسته است، تحریم‌هایی که سرمایه‌گذاری بیش از ۲۰ میلیون دلار در صنایع ایران را با ممنوعیت مواجه می‌کند (Mgnus, Burnett, 2006, p.15).

فعالیت‌های چین در ایران، شامل بهبود پالایش و خدمات لوله‌کشی و مهندسی و حفاری زمین برای نفت است. دو پروژه مهم اکتشاف حوزه گاز «پارس شمالی» و توسعه «میدان نفتی یادآوران»،

مهم‌ترین پروژه‌های بین دو کشور می‌باشند. قرارداد توسعه میدان گاز پارس شمالی بین «شرکت ملی نفت ساحلی چین» و «شرکت ملی نفت ایران» بسته شده است، که گفته می‌شود به‌زودی نهایی خواهد شد. این پروژه نیازمند سرمایه‌گذاری ۱۶ میلیاردی طرف چینی است. پروژه دیگر که در حدود ۲ میلیارد دلار ارزش دارد، بین «شرکت ملی نفت ایران»^{۱۱} و «شرکت پتروشیمی چین» درباره پروژه یادآوران در سال ۲۰۰۷ نهایی شد. بر اساس این قرارداد، شرکت پتروشیمی چین، میدان یادآوران را توسعه خواهد داد و در مقابل ۱۰ میلیارد تن گاز مایع طی ۲۵ سال از ایران می‌خرد.

چین و ایران یک سلسله قراردادهایی را به مدت ۲۵ سال و به ارزش بیش از ۲۰۰ میلیارد دلار را امضا کرده‌اند. ایران پیش از این از گروه شرکت‌های سینوپک درخواست کرده بود تا برنامه کلی بهبود منابع انرژی در ایران را تدوین کند. در این طرح برنامه‌های اکتشاف، حفاری و توسعه صنایع پتروشیمی و گاز طبیعی مد نظر گرفته شده است. در اکتبر ۲۰۰۴، مجموعه سینوپک چین و ایران قراردادی به ارزش حدود یکصد میلیارد دلار برای دستیابی به ۲۵۰ میلیون تن گاز طبیعی مایع و ۱۵۰ تا ۱۶۰ هزار بشکه نفت خام در روز به امضا رساندند. ضمن اینکه در سال ۲۰۰۹ پکن و تهران قراردادی به ارزش ۸/۲ میلیارد دلار برای توسعه پالایشگاه نفت اراک را تصویب کردند (ترابی، ۱۳۹۰، ص ۲۵).

در دسامبر ۲۰۰۶ شرکت‌های چینی قراردادی به ارزش ۶ میلیارد دلار برای گسترش مرکز عظیم گاز پارس شمالی با ایران به امضا رساندند. بر اساس این قرارداد طرف چینی کارخانه‌ای برای مایع کردن گاز طبیعی در ایران می‌کند. مدت اجرای این طرح ۸ سال اعلام شده است و بر اساس آن، شرکت چینی ۵۰ درصد از گاز تولیدشده را دریافت خواهد کرد، با توجه به اینکه ذخایر نفتی در این مرکز حدود ۱۷ میلیارد بشکه است، بنابراین، سهم چینی‌ها از راه‌اندازی این طرح بیش از ۱۰۰ میلیارد دلار خواهد بود (طاهری و ترابی، ۱۳۹۰، ص ۶۷).

به علاوه، در سال ۲۰۱۰، توسعه میدان آزادگان شمالی بین شرکت ملی نفت پارس و شرکت ملی نفت چین امضا شد. ظرفیت این میدان تولید روزانه ۲۶۰ هزار بشکه در روز است. شرکت ملی نفت چین بیش از ۷۰ درصد سهام این پروژه را در اختیار دارد و ۹۰ درصد هزینه‌های پروژه

را تأمین خواهد کرد. مدت زمان تولید نفت از میدان یادشده ۲۵ سال در نظر گرفته شده است که در این مدت حدود ۳۲۰ میلیون بشکه نفت از آن استخراج خواهد شد. قیمت برآوردی هر بشکه نفت خام در دوره بازپرداخت ۵۰ دلار و میزان برآورد درآمد میدان طی ۲۵ سال حدود ۱۶ میلیارد دلار پیش‌بینی شده است (طاهری و ترابی، ۱۳۹۰، ص ۶۸).

همان‌طور که گفته شد، قرارداد نفتی مهم دیگر بین ایران و چین، قرارداد میدان یادآوران است. قرارداد فاز اول توسعه میدان یادآوران به ارزش تقریبی ۲ میلیارد دلار در ۲۰۰۹ مابین شرکت ملی نفت ایران و شرکت سینوپک چین امضا شد که پس از گذشت ۳ سال، هم‌اکنون رقم اعتبارات توسعه فاز اول این میدان حدود یک میلیارد و ۶۳۳ میلیون دلار افزایش یافته است. بر اساس این قرارداد، توسعه فاز اول این میدان برای تولید ۸۵ هزار بشکه و فاز دوم برای تولید ۱۰۰ هزار بشکه (در مجموع ۱۸۵ هزار بشکه نفت در روز) به شرکت چینی واگذار شده است. مدت اجرای این پروژه در فاز اول چهار سال و در فاز دوم سه سال خواهد بود که سرمایه ابتدایی کار در فاز اول حدود ۲ میلیارد دلار برآورد می‌شود. میدان یادآوران با مجموع نفت خام بیش از ۳/۱۷ میلیارد بشکه در جنوب میدان نفتی آزادگان در استان خوزستان واقع شده است که حدود ۲/۳ میلیارد بشکه نفت این میدان قابل استحصال و تولید روزانه آن نیز افزون بر ۳۰۰ تا ۴۰۰ هزار بشکه نفت خام پیش‌بینی شده است (طاهری و ترابی، ۱۳۹۰، ص ۶۸). چین که در دوران تحریم با خرید حدود ۴۰۰ هزار بشکه نفت در روز، بزرگترین خریدار نفت ایران بود، پس از رفع تحریم‌ها میزان واردات نفت را از کشورمان افزایش داد.

روند واردات نفت چین از ایران از زمان اجرای برجام روندی افزایشی داشته است، البته به دلیل تفاوت نیاز پالایشگاه‌ها در ماه‌های مختلف سال، در میزان صادرات به صورت ماهانه نوسان‌هایی وجود دارد. در عین حال، وزارت نفت به نقل از خبرگزاری رویترز اعلام کرد: واردات نفت خام چین از ایران در ماه ژوئیه ۲۰۱۷ (تیر و مرداد ۱۳۹۶) با ۴۵ درصد افزایش سالانه به ۵۶۸ هزار و ۷۲۰ بشکه در روز رسیده است.^۱

۱. برگرفته از www.irna.ir/fa/News/82641469/01-06-1396

عربستان سعودی

هر روز که می‌گذرد، جمهوری خلق چین یک شریک بزرگتر انرژی و اقتصادی عربستان سعودی می‌شود، در حالی که ظاهراً از اهمیت ایالات متحده از این لحاظ کاسته می‌شود. به گفته یکی از کارشناسان ایالات متحده: «در حالی که تقاضای نفت ایالات متحده راکد و بی‌رونق است، تقاضای نفت چین افزایشی شدید دارد و بنا بر پیش‌بینی‌ها همچنان هم افزایش خواهد داشت». پکن، ریاض را به عنوان یک «شریک تجاری» به تهران ترجیح می‌دهد، زیرا عربستان سعودی ستیزه جویی کمتری داشته و صادرکننده نفتی قابل اعتمادتری است (Seznez, 2011, p.56).

عربستان سعودی یکی از منابع اولیه چین برای واردات نفت است و قرار است به زودی به منبع اصلی تأمین نفت و گاز طبیعی آن تبدیل شود. انرژی محور اصلی همکاری چین-عربستان است. بیانیه معاون نخست وزیر (سابق) چین، لی‌کچیانگ، به دقت روابط عربستان-چین را جمع بندی کرد: «این همکاری با منافع بنیادین دو کشور برای پیشبرد همکاری همه‌جانبه در اکتشاف انرژی، خدمات فناوری، کسب و کار و تبادل سیاست مطابقت دارد تا شرایط برد-برد و توسعه مشترک محقق شود» (Xinhua, 2010).

همکاری چین-عربستان در زمینه انرژی ذاتاً چندوجهی است. این همکاری شامل واردات نفت، عملیات بالادستی، پایین دستی ساخت مخازن ذخیره نفت، صنایع پالایش و پتروشیمی است. طی ۴ سال اخیر، عربستان سعودی ۱۷ درصد از کل واردات نفت چین را تأمین کرده است. چین در حال گرفتن جایگاه ایالات متحده به عنوان واردکننده شماره یک نفت عربستان سعودی در جهان است. طبق داده‌های اداره اطلاعات انرژی، در سال ۲۰۰۹ میلادی صادرات عربستان به ایالات متحده از ۱/۵ میلیون بشکه در روز نسبت به سال پیش از آن، به ۹۸۹۰۰۰ بشکه در روز کاهش یافت، یعنی به پایین‌ترین سطح طی ۲۲ سال گذشته رسید. در همین سال فروش نفت سعودی به چین بیش از یک میلیون بشکه در روز رسید که تقریباً دو برابر سال پیش از آن بود. پادشاهی عربستان اکنون یک چهارم واردات نفت چین را در دست دارد (Mouwad, 2010). با توجه به نوسانات بازار جهانی نفت و به بن‌بست رسیدن مذاکرات ایران با جامعه جهانی انتظار می‌رود این ارقام افزایش یابند.

عربستان سعودی با اطمینان بخشیدن به بازارهای جهانی در خصوص توانایی‌اش در جبران هرگونه کمبود ناشی از کاهش صادرات نفت ایران به نقش اصلی خود به عنوان «متعادل‌کننده» بازار نفت ادامه خواهد داد. آژانس بین‌المللی انرژی تخمین زده است که تحریم‌های تحمیلی علیه ایران، بین ۸۰۰۰۰۰ الی یک میلیون بشکه در روز از صادرات نفت آن کم می‌کند. با این حال عربستان سعودی حتی در زمانی کوتاه قادر به تولید دوبرابر این رقم است. تولید نفت عربستان در حال حاضر ۹/۹ میلیون بشکه در روز است. اما ظرفیت تولید آن می‌تواند بدون اعمال فشار بر زیرساخت‌های نفتی‌اش، از ۱۲ میلیون بشکه در روز نیز فراتر رود. توانایی افزایش تولید نفت به سهولت برای عربستان سعودی این امکان را فراهم می‌کند که نه تنها ایران را به حاشیه براند، بلکه بازارهای جهانی را نیز آرام کرده و در مرحله‌ای حیاتی، زمانی که اقتصادهای آمریکا و اروپا در حال بهبود از آثار ناشی از رکود اقتصادی هستند، رشد اقتصادی را به شدت افزایش دهد (Mouwad, 2010).

اهمیت عربستان سعودی در استراتژی انرژی چین به دلیل میزان ذخایر و توانایی تولید در کنار تأثیر منطقه‌ای و بین‌المللی این کشور در حوزه انرژی است. عربستان سعودی به عنوان مهم‌ترین تولیدکننده نفت چین باقی مانده است، هرچند در سال ۲۰۰۶، در مقطعی کوتاه آنگولا جای این کشور را گرفت. ضمن اینکه عربستان یکی از بزرگترین کشورها در حوزه انرژی گاز محسوب می‌شود. در بُعد ذخایر گاز این کشور بعد از روسیه، ایران و قطر در جایگاه چهارم قرار دارد. مهم‌ترین منطق روابط عربستان و چین به موضوع «امنیت انرژی» برمی‌گردد. عربستان سعودی با نگرش محافظه‌کارانه خود به خارجی‌ها اجازه می‌دهد تا ذخایر نفتی را رزرو کنند، که چین از این فرصت برای بالابردن میزان امنیت انرژی وارداتی خود استفاده می‌کند. در این ارتباط، دو کشور به شکل متقابل در حال سرمایه‌گذاری در صنایع یکدیگر می‌باشند. البته بخش پایین‌دستی بیشترین سرمایه‌گذاری‌ها را به خود اختصاص داده است، که این امر با هدف تضمین عرضه و تقاضا صورت می‌گیرد.

مهم‌ترین قرارداد بین دو کشور، شامل تأسیس یک کارخانه پتروشیمی به شکل مشترک توسط

«آرامکو سعودی»، «اکسون موبیل» و «سینوپک» در استان «فیوجیان» چین است که توانایی تصفیه ۲۴۰/۰۰۰ بشکه نفت در روز را دارد. به علاوه قراردادی جداگانه میان طرفین درباره ساخت ۷۵۰ پمپ بنزین و شبکه ترمینال فیوجیان به امضا رسیده است. ضمن اینکه عربستان سعودی در حال کمک به چین در ساخت امکانات ذخیره‌سازی استراتژیک است. در مقابل، فعالیت‌های شرکت‌های نفتی چین در عربستان سعودی محدود به خدمات مهندسی شامل لوله‌کشی، تعمیرات و جمع‌آوری اطلاعات زلزله در کنار پروژه‌های گاز طبیعی است.^۱

همکاری عربستان- چین در زمینه انرژی به ساخت ذخایر نفتی استراتژیک چین نیز گسترش می‌یابد. در حال حاضر، چین یک ذخیره نفت ۳۰ روزه دارد که بسیار کمتر از سطح ذخیره ۹۰ روزه متوسط کشورهای توسعه‌یافته و ذخیره ۱۵۰ روزه ایالات متحده است. هدف اصلی چین افزایش ظرفیت ذخیره خود به ۹۰ روز طی ۵ الی ۱۰ سال است. عربستان سعودی به چین در ساخت پایگاه ذخیره نفت دالیان، یعنی یکی از چهار مورد از ذخایر استراتژیک نفت چین کمک می‌کند، سایر پایگاه‌ها در چینگ دائو، نینگبو و فوشان در حال ساخت هستند. به گفته منابع چینی، عملیات ساخت‌وساز هشت پایگاه دیگر تا پایان سال ۲۰۱۲ تکمیل خواهد شد. جنبه سوم همکاری بین دو طرف، ساخت پالایشگاه در هر دو بازار است (Xinhua, 2012).

در اوایل سال ۲۰۱۲ سینوپک توافقی با آرامکوی سعودی برای ساخت پالایشگاه ینبع در ساحل دریای سرخ با عربستان امضا کرد. این پروژه در اصل در سال ۲۰۰۶ و به عنوان یک سرمایه‌گذاری مشترک بین آرامکو و کونوکو فیلیپس آغاز شد. سینوپک، صاحب ۳۷/۵ درصد از سهام پالایشگاه خواهد بود که این امر حضور چینی‌ها را در بازار داخلی سعودی به شدت افزایش خواهد داد. با توجه به این واقعیت که شهر ینبع به لحاظ استراتژیک در ساحل غربی شبه‌جزیره عربستان واقع شده است. ساخت‌وساز پالایشگاه، توانایی شرکت آرامکو و سینوپک را برای صادرات نفت پالایش شده به بازارهای آسیا و جهان به شدت افزایش می‌دهد.

۱. برگرفته از <http://www.uofaweb.ualberta.ca>

استفاده از پالایشگاه یینج همچنین، تنگه هرمز را دور می‌زند و در نتیجه باعث کاهش آسیب‌پذیری چین در مقابل تحولات امنیتی در منطقه خلیج فارس می‌شود، مذاکراتی نیز بین سینوپک و آرامکو برای ساخت پالایشگاه در ایالت چینی فوجیان در حال انجام است. یکی از جنبه‌های مرتبط با همکاری چین - عربستان در زمینه انرژی، صنعت پتروشیمی است. عربستان سعودی در سال‌های اخیر گام‌های قابل توجهی در زمینه این صنعت برداشته است. شرکت صنایع اساسی عربستان، که یک شرکت پتروشیمی پیشرو در جهان است، محصولات پتروشیمی را به ارزش سالانه بیش از ۲ میلیارد دلار به چین صادر می‌کند (علی‌مات، ۲۰۱۳، ص ۲۲۹).

به گزارش سرویس بین‌الملل خبرگزاری صدا و سیما؛ به نقل از خبرگزاری رویترز از پکن، اداره کل گمرکات چین اعلام کرد که میزان واردات نفت خام این کشور از عربستان سعودی در ماه سپتامبر ۲۰۱۷ م و بر اساس مقیاس سالانه با ۹/۶ درصد افزایش روزانه به یک میلیون و ۴۰ هزار بشکه رسید.^۱

انرژی هسته‌ای

همکاری‌های دوجانبه در حوزه انرژی تنها به صادرات نفت عربستان به چین یا حتی همکاری در بخش نفت محدود نمی‌شود. دامنه همکاری بسیار گسترده‌تر است و انرژی هسته‌ای را نیز شامل می‌شود. این تحول از دو دلیل شایان توجه است: نگرانی‌هایی درباره امنیت هسته‌ای پیش می‌آورد و باعث هشدارهایی درباره امکان بالقوه اشاعه تسلیحات هسته‌ای می‌شود. چین و عربستان سعودی برای «افزایش همکاری بین دو کشور در توسعه و استفاده از انرژی هسته‌ای برای اهداف مسالمت‌آمیز» معاهده‌ای امضا کردند.

این توافق در دیدار ۱۵ ژانویه ۲۰۱۲ ون جیابائو، نخست وزیر چین از ریاض به امضا رسید. توافقنامه یادشده بخش‌هایی چون نگهداری و توسعه نیروگاه‌های هسته‌ای و راکتورهای پژوهشی

۱. برگرفته از <https://www.iribnews.ir/fa/news/1865459/02-08-1396>

و همچنین تدارک سوخت هسته‌ای را در بر می‌گیرد. این معاهده بلافاصله پس از توافقنامه‌های مشابه عربستان با فرانسه، آرژانتین و کره جنوبی اتفاق افتاد. منطق پشت پرده علاقه‌مندی عربستان سعودی به انرژی هسته‌ای ظاهراً دو وجه دارد. اول، مسأله غرور است، فن‌آوری که درخور یک قدرت بزرگ است. دوم، علی‌رغم وفور کنونی هیدروکربن‌ها، در پادشاهی این باور وجود دارد که عربستان سعودی شاید در مقطعی در آینده نیازمند منبع جایگزین انرژی شود. به نظر می‌رسد که ریاض علاقه چندانی به دستیابی به سلاح‌های هسته‌ای ندارد، گرچه ظاهراً سعودی‌ها مشتاق دستیابی به نیروی موشکی استراتژیک هستند و به گفته برخی خبرنگاران این نیرو را از چین به دست آورده‌اند (Kahl, 2013).

چالش‌های پیش روی تأمین انرژی چین در خاورمیانه

علی‌رغم علائم روشنی که توسط چین و کشورهای خاورمیانه با هدف تعامل بیشتر با همدیگر ارائه می‌شود و همچنین گسترش وابستگی متقابل طرفین در حوزه انرژی، هنوز موانعی وجود دارند که می‌توانند همکاری را با خطر مواجه کنند.^۱ با توجه به مطالب یادشده، امنیت انرژی را می‌توان یکی از مؤلفه‌های اصلی شکل‌دهی به سیاست خارجی چین در خاورمیانه دانست. مؤلفه‌ای که با توجه به نیاز روزافزون به انرژی از یک سو و قابلیت‌های منطقه خاورمیانه به‌ویژه خلیج فارس در این حوزه از سوی دیگر، از تأثیرگذاری روزافزون برخوردار خواهد بود. در راستای تأمین امنیت، چین در ۲۰۰۴ شروع به تدوین برنامه‌هایی برای ذخائر راهبردی نفت و احداث آن‌ها کرده است. سیستم ذخائر راهبردی نفت چین از تجربه کشورهای توسعه‌یافته گرفته شده است که طبق برنامه‌ریزی، ذخایر آن ۱۵ میلیون تن است. در کشورهای توسعه‌یافته مانند آمریکا، ژاپن، آلمان و فرانسه ذخایر راهبردی نفتی آن‌ها به ترتیب ۱۵۸ روز، ۱۶۱ روز، ۱۱۷ روز و ۹۶ روز است. درباره میزان ذخایر نفت چین نظرهای متفاوت است و معادل مصرف روزانه نفت یا شاید هم بیش از ۱۲۰ روز باشد (Xuecheng, 2006, p.7).

۱. برگرفته از www.uofaweb.ualberta.ca

از ۱۹۷۸ همزمان با اصلاحات اقتصادی و رشد اقتصادی چشمگیر، کم‌کم انرژی به نگرانی اصلی چینی‌ها تبدیل شد و از سال ۱۹۹۳ به عنصری امنیتی در اقتصاد چین مبدل شد. با توجه به روند رشد اقتصادی و مصرف زیاد انرژی، تقاضای روزانه چین به نفت در سال ۲۰۰۳ میلادی به ۵/۵ میلیون بشکه رسید و با این میزان مصرف و با پیشی گرفتن از ژاپن، به دومین مصرف‌کننده بزرگ نفت در جهان بعد از آمریکا تبدیل شد. با رشد اقتصادی چین، این میزان در ۲۰۱۵ و با افزایش تقاضای داخلی برای نفت بین ۷۱-۶۲ درصد بود که حدود ۴۰-۳۰ درصد آن را وارد خواهد کرد. تحلیلگران پیش‌بینی کرده‌اند که سهم چین از مصرف جهانی نفت دو برابر شود و در دو دهه بعد بیش از ۱۴ درصد باشد (Xuecheng, 2017, p. 3).

با اینکه چین تولید داخلی خود را بالا برده و تا ۲۰۲۰ شاید روزانه ۳/۶۵ میلیون بشکه تولید داشته باشد؛ ولی نیازش به نفت بیش از دوبرابر این میزان خواهد بود و بهترین محل تأمین آن، جایی جزء خلیج فارس نخواهد بود (Jianhai & Zweing, 2005, pp.11-12). به همین دلیل امنیت انرژی مسئله اصلی سیاست خارجی چین در خلیج فارس شده است. البته مصرف زیاد انرژی در چین هنگامی که همراه با ازدیاد مصرف انرژی جهان ارزیابی شود؛ می‌تواند در آینده بسیار مخاطره آمیزتر از نشان دادن صرف برآورد نیاز چین به انرژی باشد. از این گذشته، اهمیت انرژی خلیج فارس برای چین هم به دلیل تقاضای جهانی و هم به دلیل تولید مداوم انرژی تا سال‌های طولانی بسیار بیشتر خواهد بود.

اکنون با توجه به چشم‌انداز افزایش مصرف چین در آینده نزدیک، امنیت انرژی به عنوان مسئله ای مرتبط با توسعه اقتصادی به بخش جدایی‌ناپذیر از اهداف سیاست خارجی چین تبدیل شده است. در واقع، امنیت انرژی، به معنای داشتن مقدار کافی منابع انرژی برای توسعه پایدار سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و محیط زیستی در جهت بقای سیستم‌های انسانی و محیطی است که دارای چهار بُعد ذخایر استراتژیک، حفظ و افزایش بهره‌وری انرژی، تنوع سوخت و تنوع واردات و مدیریت معاملات انرژی می‌شود (Jian, 2011, p.11).

تحلیلگران معتقدند بعد از ۱۱ سپتامبر و تهاجم آمریکا به عراق، چین بیش از پیش نگران تأمین

امنیت انرژی مورد نیاز خود از این منطقه شد و در صدد عقد قراردادهایی برای متنوع‌سازی واردات انرژی خود بر آمد. به اعتقاد برخی صاحب‌نظران، با توجه به سلطه آمریکا بر منطقه خلیج فارس و سایر مناطق نفتی مهم جهان، این کشور می‌تواند از نفت به عنوان یک سلاح در برابر چین بهره بگیرد. اخوان کاظمی در همین زمینه می‌گوید: «نگرانی‌های چین از این لحاظ به‌ویژه دنبال افزایش حضور آمریکا در خلیج فارس، عراق و آسیای مرکزی تحت عنوان مبارزه و جنگ با تروریسم گسترش بیشتری پیدا کرده است» (اخوان کاظمی، ۱۳۸۴، ص ۱۷۱).

نگرانی دیگر چین، امنیت مسیر انتقال انرژی است؛ حملات تروریستی در تنگه مالاکا، در مجاورت اندونزی، مالزی و سنگاپور، باعث ایجاد «معمای مالاکا» شده است (Jianhai & Zweing, 2005, p.35). به علاوه، چین همواره از تهدید تایوان درباره امنیت انرژی انتقالی از مسیر تنگه تایوان هراس دارد. به تبع نگرانی چین در باره خطوط حمل و نقل دریایی انرژی وارداتی، حضور این کشور در آب‌های جنوبی چین افزایش یافته است، که همین مسأله شاید به هراس همسایگان کوچک چین و نزدیکی بیشتر آنان به آمریکا منجر شود. چین برنامه‌ریزی کرده است که تا اواخر سال میلادی جاری بتواند کنترل اطمینان‌بخشی بر مسیر انتقال انرژی خود را به دست آورد و با گسترش همکاری با کشورهای غرب آفریقا و آمریکای لاتین از وابستگی خود به نفت خاورمیانه بکاهد (Davidovic, 2008). این دغدغه و اهمیت آن در بقا نظام سیاسی چین در حدی بوده است که این کشور به تدوین و پیگیری سیاست ویژه و منسجمی برای تأمین امنیت انرژی خود اقدام کرده و آن را به صورت برنامه‌ای کاملاً هماهنگ و یکپارچه در قالب راهبردهای سیاست خارجی مورد توجه قرار داده است.

در مجموع، از یک طرف چین نگران افزایش بی‌ثباتی سیاسی و اجتماعی و افزایش تقاضای داخلی در کشورهای خاورمیانه است و به همین دلیل به دنبال استراتژی متنوع‌سازی عرضه انرژی است. در نتیجه، این امر می‌تواند باعث افزایش نگرانی کشورهای خاورمیانه در ارتباط با امنیت

تقاضا شود. از طرف دیگر، سرمایه‌گذاری‌های کمپانی‌های خاورمیانه‌ای در چین، اغلب به خاطر تأخیر و مذاکرات طولانی به دلیل بورکراسی‌های سنگین، حفاظت منطقه‌ای و سایر محدودیت‌ها چون مقررات و قوانین دولتی در مورد قیمت نفت با مشکل مواجه است. بعلاوه روش چینی‌ها در استخدام تعداد زیادی از افراد در پروژه‌های کاری ممکن است، در بین کشورهای خاورمیانه که بعضاً مانند ایران خود دارای کارگران متخصصی در این حوزه هستند، باعث ناراحتی شود.

گرچه چین به لحاظ انرژی هر روز به این منطقه وابسته‌تر می‌شود، اما این کشور در راستای رسیدن به هدف خود- یعنی رسیدن به جایگاه برحق خود به عنوان یک قدرت بزرگ که در دوره‌ای از آن با عنوان امپراتوری میانه یاد می‌شد- خواهان اجتناب از اصطکاک سیاسی با ایالات متحده آمریکا است. بنابراین، این کشور سیاست خارجی خود را در الگوی رقابت با این کشور تا جایی پیش خواهد برد که از منازعه با این کشور اجتناب ورزد. بنابراین، این کشور متأثر از فرهنگ استراتژیک تدافعی خود دارای سیاست خارجی دفاعی در این منطقه است و از هرگونه اصطکاک سیاسی با ایالات متحده آمریکا در این منطقه اجتناب می‌ورزد.

نتیجه‌گیری

چین کشوری است که به دلیل رشد شتابان اقتصادی خود به شدت به منابع انرژی خاورمیانه وابسته است. بنابراین، از این رهگذر تلاش می‌کند نفوذ خود را در راستای تأمین امنیت عرضه مداوم انرژی تحقق بخشد. در این عرصه، می‌توان اصلی‌ترین عامل تأثیرگذار و شکل‌دهنده سیاست خارجی چین در خاورمیانه را در بُعد اقتصادی به‌ویژه از نظر منابع عظیم انرژی دانست و نیاز به انرژی بیشترین نقش را بازی می‌کند. خاورمیانه از لحاظ ذخایر انرژی از غنی‌ترین مناطق جهان است و در آینده نبض اقتصادی جهان در این منطقه خواهد بود. بنابراین، سرمایه‌گذاری در حوزه های نفت و گاز منطقه برای تأمین انرژی مورد نیاز هر کشوری که از لحاظ اقتصادی در حال توسعه یا توسعه‌یافته است، ضروری به نظر می‌رسد.

از آنجا که چین از سال ۱۹۹۳ بدنبال رشد فزاینده اقتصادی از صادرکننده نفت به واردکننده تبدیل شده و میزان مصرف آن در شرایط فعلی چند برابر شده است؛ بهترین گزینه برای تأمین

انرژی آن کشور، منطقه خاورمیانه است. توسعه همکاری‌های اقتصادی، سیاسی با کشورهای منطقه به‌ویژه ایران و عربستان مؤید این ادعاست و سرمایه‌گذاری‌های کلان در پروژه‌های نفتی این کشورها در این راستا صورت گرفته است. بنابراین، عامل انرژی از عوامل اصلی شکل‌دهنده سیاست خارجی چین در خاورمیانه است. به‌ویژه همسایگی دریای خزر و منطقه آسیای مرکزی با منطقه خلیج فارس برای چین بسیار مهم و در سیاست خارجی چین بعنوان پل ارتباطی تعریف شده است و تأمین ثبات حضور در آن و برقراری روابط نزدیک با کشورهای منطقه خاورمیانه می‌تواند برای چین بسیار حیاتی باشد.

در نهایت، پکن ضمن توسعه همکاری‌های خود با همه کشورهای منطقه، برای حضور در خاورمیانه سعی در تعامل و نه تقابل با قدرت‌های منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای به‌ویژه آمریکا داشته است. چین در مسائل امنیتی مانند جنگ‌های عراق و برنامه هسته‌ای ایران موضعی محتاطانه اتخاذ کرده است و در فرایند بحران‌های سیاسی خاورمیانه همیشه بر حل و فصل مسالمت‌آمیز تأکید کرده و سعی داشته با به‌وجود آمدن ثبات در امنیت منطقه بتواند دسترسی مطمئن و مداوم به منابع انرژی خاورمیانه را تضمین کند.

منابع و مأخذ

۱. اخوان کاظمی، مسعود (۱۳۸۴). انرژی و امنیت: دیدگاه آسیایی، مجموعه مقالات سمینار بین‌المللی انرژی و امنیت: دیدگاه آسیایی. به کوشش عباس هدایتی. دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی.
۲. ترابی، قاسم (۱۳۹۰). مقایسه انرژی چین و آمریکا: با تأکید بر منطقه خاورمیانه. فصل‌نامه مطالعات منطقه‌ای: اسرائیل‌شناسی-آمریکا‌شناسی، ۴۱، ۴۰-۱.
۳. سیف‌زاده، حسین (۱۳۸۴). نظریه‌ها و تئوری‌های مختلف در روابط بین‌الملل. فردی-جهانی‌شده: مناسبت و کارآمدی. تهران: انتشارات وزارت امور خارجه.
۴. شریعتی‌نیا، محسن (۱۳۸۶). سیاست خاورمیانه‌ای چین. فصل‌نامه سیاست خارجی، ۲۱ (۳)، ۶۸۲-۶۶۳.
۵. طاهری، ابوالقاسم، و ترابی، قاسم (۱۳۹۰). اقدامات و سرمایه‌گذاری چین در عرصه بازار انرژی. فصل‌نامه تخصصی علوم سیاسی، ۱۴، ۸۸-۶۱.
6. Alhajji, A. F. (2007). What is energy security? definitions and concepts, middle east economic survey. *Oil, Gas & Energy Law Journal*, 45.
7. Auerswald, D. P. (2006). Deterring nonstate WMD attacks. *Political Science Quarterly*, 121(4), 543-568.
8. Betts, Richard (2002). The Soft underbelly of American Primacy Tactical Advantages of Terror. *Political Science Quarterly*, 117(1), 543-568.
9. Bilgin, M. (2009). Geopolitics of European natural gas demand: Supplies from Russia, Caspian and the Middle East. *Energy Policy*, 37(11), 4482-4492.
10. Blanchette, S. (2008). A hydrogen Economy and its Impact on the World as we know it. *Energy Policy*, 136(2), 522-530.
11. Chang, F. K. (2001). Chinese Energy and Asian Security. *Orbis*, 45(2), 211-240
12. Chichester, G. (2006). Security of Energy Supplies, Particular Gas 2006.
13. Cornelius, P., & Story, J. (2007). China and Global Energy Markets. *Orbis*, 51(1), 5-20
14. Correlje, A.. & Van der linde, C. (2006). Energy Supply Security and Geo Politics: A European perspective. *Energy Policy*, 34, 532-543
15. Davidovic, S. (2008). China`s Energy Policy. 2-38
16. Dickey, L. (2014). China takes steps toward realizing Silk Road ambitions. *China Brief*, 14(11), 3-4

17. Dorian, J. P. et al. (2006). Global challenges in energy. *Energy Policy*, 34. 1984-1991.
18. Favennec, J. P. (2005). Oil and Natural Gas Supply for Europe. *Catalysis Today*, 106. 2-9
19. Garver, J. W. (2013). China-Iran Relations: Cautious friendship with America's nemesis. *China Report*, 49(1), 69-88.
20. Harold, S. W., & Nader, A. (2014). China and Iran: Economic, political, and military relations, santa monica, Calif.: RAND Corporation, OP-351-CMEPP, 2012. As of September 4.
21. Hippel, D. V. et al. (2009). Energy security and sustainability in Northeast Asia. *Energy Policy*, 6719-6730.
22. Holmes, J. R., & Yoshihara, T. (2008). China's energy- driven soft power. *Orbis*, 52(1). 123-137.
23. Hughes, L. (2009). The Four 'R's of Energy Security. *Energy Policy*, 37(6), 1-8
24. Jian, Z. (2011). China's energy security: Prospects, challenges, and opportunities, the brookings institution. 1-32.
25. Jianhai, B., & Zweing, D. (2005). Managing China-U.S. energy competition in the Middle East. *Washington Quarterly*, Winter.
26. Kahl Colin, H., Melissa, G. D., & Matthew, I. (2013). *Atomic Kingdom: If Iran Builds the Bomb, Will Saudi Arabia Be Next?*. Washington DC.: Center for New American Security.
27. Keohane, R., & Nye, J. (2001). *Power and interdependence*, (3d ed.), United States: Harrisonburg.
28. Kruyt, B. et al. (2009). "Indicators for energy security. *Energy Policy*, 37(8). 2166-2181.
29. Mgnus, G., & Burnett, P. (2006). A Route to Riches on the new silk road. *Financial Times*, 15-58
30. Mohamedi, F. (2009). *China: A new model in overseas oil strategy*. September, 11.
31. Mouwad, J. (2010). *New York Times*. at:www.nytimes.com/2010/03/20/business/energy environment/20 saudi.html? page wanted=all.
32. Nuttall. & William J., & Manz Devon L. (2008). A New energy security paradigm for the twenty-firstcentury. *Technological Forecasting & Social Change*, 75. 1091-1348
33. Sez nec, J. F. (2011). China and the gulf in 2010: A political economic survey. In Bryce Wakefield and Susan L. Levenstein, eds., *China and the Persian gulf: Implications for the united states*, Washington, D.C.: Woodrow Wilson International Center for Scholars, 54-61.
34. Steg, L. (2008). Promoting household energy conservation. *Energy Policy*, 36(2), 4459-4453.
35. Stracke, N. 2007. "Economic Jihad: A Security Challenge for Global Energy Security". in: Gulf Research Center (Ed). *Energy Security. Security & Terrorism Research Bulletin*, No .6, Dubai, August.
36. Tata, S. (2013). Recalibrating American grand strategy: Softening US Policies toward Iran in Order to Contain China. *Parameters*, 42(4), 47-58.

37. Truscot, P. (2009). *European energy security*. Royal United Institute for Defence and Security Studies, London: Routledge.
38. Umbach, F. (2009). Global energy security and the implications for the EU. *Energy Policy*. In press, corrected proof. f Defense.
39. Xinhua (2010). China, Arab states eye new `Silk Road` seek elevated ties, at:<http://xinhua.com/english2010/china/2010-5-12/c-13290704.htm>.
40. Xinhua (2012). Iran oil ban triggers Chinese oil reserve concern. at: <http://news.xinhuanet.com/english/indepth/2012-02-21/c-131423403.htm>.
41. Xuecheng, L. (2006). Chinas energy security and its grand strategy. Policy Analysis Brief.
42. Xuecheng, L. (2017). China's energy security and its grand strategy.
43. Yergin, D. (2006). Ensuring energy security. *Foreign Affairs*. March, April.